



جریان غربگرا و شبه‌روشنفکران سکولار، اعم از سوسیون دوم خردادی و اعتدالی و طیف هنرمندان به عنوان حلقه واسط سوسیون و بدنه جامعه، بدون توجه دقیق به واقعیات موجود در غرب چه از حیث اتزاعی و تاریخ فلسفه و انسان‌شناسی غرب، چه از حیث انضمامی و عملگرایی، همواره با تکیه بر کلیدواژه‌های حقوق بشر و آزادی، از غرب یک جامعه فائزتری و آرمانی و مدینه و فاضله‌ای ساخته‌اند که با آنچه واقعا در غرب شاهد آن هستیم، فاصله قابل توجهی داشته‌است.

الف- ابعاد نظری انسان‌شناسی غربی

سوال مهمی که مطرح است این است: آیا نظام غرب به اصلاح مدرنی که پشتوانه معرفتی آن عصر به اصطلاح روشنگری است و در فلسفه و هستی‌شناسی انسان، به بشریت به مثابه «حیوان»نگریسته شده، واقعا برای انسان ارزش قائل است که جامعه‌شبه‌روشنفکر، اینچنین سنگ آن را به سینه می‌زند؟! «رسطو» که جهان‌بینی او، در رنسانس اروپا و تشکیل نظام معرفتی و فلسفی آن بسیار موثر بوده‌است، انسان را «حیوان سیاسی» و به تعبیر دیگر «حیوان اجتماعی» و در موردی «حیوان ناطق» می‌نامد. «زیگموند فروید» پدر علم روانکوی، انسان را «حیوان غیرقابل اعتماد» می‌نامد. «ریچ» انسان را «حیوان قابل اعتماد» می‌نامد. «فرانسوا دوریه» انسان را

گرفتنار در حصار تعارض

- محمدحسن طاهری

۱- سخنان رئیس‌جمهور در روزها و ماه‌های اخیر بیش از هر زمان دیگری توجه و تعجب مردم و نخبگان کشور را برانگیخته‌است. این روزها کمتر سخنرانی از حسن روحانی می‌شنویم که حاوی توهین به منتقدانش نباشد. اما نکته‌ای که در این میان از اهمیت اساسی برخوردار است، تعارضی است که وی در آن گرفتار شده‌است. تمجید لفظی از نقد، حقوق شهروندی، تحمل انتقاد و اعتراض و … هم‌زمان با شدیدترین توهین‌ها و حملات به منتقدان در بیانات رئیس‌جمهور دیده می‌شود. مروری می‌کنیم بر سخنان قبلی حسن روحانی، رئیس‌جمهور «هیچ استثنایی در کشور برای انتقاد کردن وجود ندارد و در کشور ما معصوم نداریم. مذهب شیعیه، مذهب نقد و اعتراض‌است. مردم باید بتوانند از تمام مسؤولان کشور انتقاد کنند. انتقاد حق مردم است، لذا مردم حق دارند بر کارهای ما نظارت کرده و انتقاد کنند». سخنان اخیر رئیس‌جمهور در ۱۲ اسفند ۹۶: «وقتی حساب می‌کنم، می‌بینم کسانی که با دولت مخالفت می‌کنند، بیشتر بر مبنای کمبود عقل‌است.

مخالفت با دولت معنی ندارد، مبارزه با دولت یعنی مبارزه با منافع ملی و منافع یک ملت». این سخنان رئیس‌جمهوری است که «نقد» پرتکرارترین کلیدواژه سخنرانی‌هایش بوده‌است.

۱- باید توجه داشته باشیم در فرهنگ و متون انگلیسی علوم سیاسی، دولت و حکومت معادل

Government است اما در کاربرد فارسی حکومت معادل State است و به کل نظام سیاسی و قوای سه‌گانه و ارکان و ساختارهای کشور اطلاق می‌شود و دولت معادل Government است که صرفا به قوه مجریه اطلاق می‌شود. در این معنی، دولت‌ها متغیر بوده و عمر محدودی دارند. بنابراین تردیدی نیست که منظور روحانی از مخالفان دولت، مخالفان قوه مجریه‌است.

۲- فارغ از شعارهای دولت در دفاع از حقوق شهروندی، حقوق شهروندی سطح وسیعی از زندگی اجتماعی افراد را شامل می‌شود و تحقق آن مستلزم پیش‌شرطهایی است که بدون آن نمی‌توان امیدوار به احیای آن بود. در حقیقت تشکیل قوه مجریه خود تبلور حقوق شهروندی است. از منظری دیگر، مردم یک کشور می‌توانند در چارچوب قوانین به دولت منتخب رای نداده باشند یا با آن مخالف باشند. حتی کسانی که به دولت مستقر رای مثبت داده‌اند نیز می‌توانند مخالف کلی یا جزئی قوه مجریه باشند. به‌عبارت‌روشن‌تر هر شهروند در صورت التزام به رعایت قوانین کشور، هم‌زمان حق دارد در مواردی با قوه مجریه و دولت منتخب، مخالفت‌هایی داشته باشد و این، حق یک شهروندی است. بنابراین زدن برچسب بی‌عقل و… به مخالفان به معنی عدم اعتقاد

۳- می‌دانیم که انتقاد و اعتراض نسبت به هر مساله، حاصل مخالفت با آن است، چگونه شهروندان می‌توانند انتقاد و اعتراض داشته باشند بدون اینکه مخالف باشند؟! چگونه از نظر رئیس‌جمهور، مردم حق انتقاد و حتی

- امیدرامز

آرمان‌شهر آمریکایی بت‌پرستی مدرن

از توهم جریان غربگرا تا واقعیت موجود

آمریکایی‌ها برای خرید بطری‌های حاوی مشروبات الکلی باید حداقل ۲۱ سال داشته باشند؛ این در حالی است که به طور مثال برای خرید سلاح تمام‌اتوماتیک و رگباری AR-۱۵ داشتن ۱۸ سال کافی است؛ علاوه بر این سایت GUN Violence درباره خشونت مسلحانه در سال ۲۰۱۸ در آمریکا، آمار وحشتناکی را ارائه می‌دهد؛ ۸۴۴۹ حمله مسلحانه، ۲۲۹۳ کشته، ۳۹۰۰ زخمی، ۹۰ کشته در بین کودکان کمتر از ۱۱ سال و ۴۳۳ کشته در بین نوجوانان ۱۲ تا ۱۷ سال، ۳۴۹ تهاجم خانگی و ۳۵ کشتار دسته جمعی تا ۲۷ فوریه ۲۰۱۸ یعنی کمتر از ۲ ماه. آیا مسیبان اصلی این کشتار غیر از قانون‌گذاران آمریکایی هستند؟ آیا حقی بالاتر از جان برای انسان قابل تصور است؟

۲- یکی از مواردی که در ماجرای خودکشی کلووس سیدامامی، اپوزیسیون نظام سعی در تخطئه دستگه قضایی کشور و در عین حال تزئیه لیبرال‌دموکراسی آمریکایی داشت، مساله حقوق زندانیان و آمار خودکشی زندانیان است. اوریل ۲۰۱۷ نسبت CNN از آمار خودکشی زندانیان در آمریکا برای نگرانی کرده است. بر تپیه شده، سال ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۱ میلادی، ۳۲۹۲ نفر شامل ۳۴۳۲ نفر در زندان‌های ایالتی و ۴۴۴ نفر در زندان‌های فدرال خودکشی کرده‌اند که بالاترین آمار خودکشی از سال ۲۰۰۱ و حدود ۳۰ درصد بالاتر از سال ۲۰۱۳ بوده‌است. نکته جالب‌تر اینکه میانگین نرخ خودکشی در بین زندانیان آمریکا ۴ برابر نرخ خودکشی در کل آمریکا بوده‌است. همچنین خودکشی شایع‌ترین عامل مرگ زندانیان بوده‌است و نرخ آن بیش از مرگ و میر ناشی از بیماری قلبی، مصرف الکل و سرطان بوده‌است. به علاوه طبق گزارش وزارت دادگستری آمریکا، تعداد خودزنی زندانیان در این کشور در یک روند صعودی از ۳۲۹۵۲ مورد در سال ۲۰۱۴ به ۶۱۰۳ مورد در سال ۲۰۱۷ رسیده‌است. با این حال دیدیم که اپوزیسیون نظام با همراهی جمعی از چهره‌های اصلاح‌طلب داخلی با مرگ سیدامامی که ۷۲ علت احتمالی یعنی «خودکشی یک مهره سوخته» (که اصلی‌ترین گزینه برای لو رفتن

عملیات اطلاعاتی- جاسوسی است) یا «پشیمانی ناشی از خیانت به کشور» برای آن قابل تصور است، با مقایسه غیرمنصفانه عملکرد دستگاه قضایی ایران و کشورهای غربی، چه جنجالی به پا کردند.

۳- گزارش سایت Abc News از خشونت جنسی علیه زنان نشان می‌دهد بیش از ۵۰ درصد زنان آمریکایی مورد تعرض جنسی (اعم از فیزیکی یا کلامی) قرار می‌گیرند تقریبا یک‌سوم زنان آمریکایی در محل کار خود مورد تجاوز قرار می‌گیرند و تقریبا یک‌چهارم آنها توسط کسانی که در موقعیت شغلی آنها تأثیر دارند، مورد سوءاستفاده جنسی قرار می‌گیرند. همچنین گزارش سایت RAINN (شبکه ملی تجاوز و سوءاستفاده جنسی آمریکا) نشان می‌دهد هر ۹۸ ثانیه به یک زن تجاوز می‌شود و ۹۸ درصد متجاوزان حتی یک روز هم راهی زندان نمی‌شوند. پیش از این نیز سرپال افتضاحات جنسی مقامات و مشاهیر آمریکایی و بیوستن بسیاری از زنان قربانی تجاوز از جمله نمایندگان کنگره به کمپین «ME Too» سوزه رسانه‌ها شده بود. سوال تکراری این است: چه کسانی مسؤل حقوق این قربانیان هستند؟ دستگاه قانون‌گذاری و قضایی آمریکا در ایجاد این شرایط چه نقشی داشته‌است؟ آیا این آمار گواهی بر این موضوع نیست که کشوری که مهد لیبرالیسم و سرزمین رؤیای آمریکایی است و با وجود همه ادعاهای خود درباره حقوق بشر و همه منورالافکرها و حامیان حقوق زن و عشاق ایرانی‌اش، هنوز نتوانسته احترام و امنیت جنسی و آرامش روانی را برای زنان کشورش فراهم کند.

۴- گزارش World Family Map ۲۰۱۷ نشان می‌دهد ۴۵ درصد متولدان آمریکایی نامشروع و تقریبا نیمی از بارداری‌ها در این کشور ناخواسته بوده و در نهایت ۳۸ درصد آنها بدون والدین یا جداکنتر با یکی از آن دو بزرگ می‌شوند. اگر این درصدها را در جمعیت ۲۵۰ میلیونی آمریکا ضرب کنیم نشان می‌دهد جمعیت فراقانونی توجویی که فرزندان آمریکایی به عنوان قربانیان هوسرانی پدر و مادر خود و البته به عنوان قربانیان لیبرالیسم آمریکایی از حق داشتن والدین و خانواده محروم هستند ۵- طبق گزارشی که ماه مه سال ۲۰۱۷ در سایت گلوبال

به حال جدافتادگی فکری کنیم

- محبوبه‌ماتیان

می‌شود. مادر در فلسفه وجودی‌اش، همواره نگران سلامت فرزند است. سلامت روحی و جسمی فرزندش در اولویت قرار دارد. غبار غصه و آسوده‌را از جانش می‌زاید و قلبی مهربان و بخشنده برای خطای فرزندانش دارد. با نگاهی به خانه سالمندان متوجه می‌شویم اینان غم درونی‌شان نه از برای خواسته‌های‌شان و حقوق شهروندی‌شان، بلکه غم دوری و ندیدن فرزندان‌شان است. درون‌مایه اضطراب‌شان ترسی است ناشی از به مخاطره افتادن فرزندان‌شان. بیم از اینکه نباشند و کسی نباشد که خشونت ذنیای انسانی را برای فرزندان‌شان به‌واسطه دلداری‌های مادرانه با «امید» جایگزین کند. از آبندهای هراس دارند که کودک‌شان در حجم تنهایی‌اش امید را از دست بدهد. همواره به او می‌گویند جهان جای زیبایی است و طلوع زیبای خورشید را به او یادآور می‌شوند. کیست که بتواند بی‌امید زندگی کند؟ کیست که به این نوسدارو نیازی نداشته باشد؟ ما شاهد یک طلاق دردناکیم، مادری که از خانه خود بیرون رانده شده‌است و پدری که سعی دارد



«یادداشت‌های مردگان» از لحظه‌ای که افسر نگهبان داخل زندان می‌شود تا آن زندانی‌نگون‌بخت مرده را با خود برد، چنین روایت می‌کند: «کلاه خود بر سر و شمشیر به کمر داشت… به طرف جنازه می‌رفت و با هر قدم گام‌هایش آهسته و آهسته‌تر می‌شد و با حیرت به محکوماتی که ساکت‌نشسته و با تزش‌رویی از هرسو به او چشم دوخته بودند نگاه می‌کرد. یکی، دو گام مانده به جنازه ایستاد، گویی ناگهان از چیزی یکه خورده بود. منظره جسد کاملا‌عریان و چروکیده که چیزی جز غل و زنجیر بر تن نداشت، تأثیر بر او گذاشت و ناگهان شمشیر از کمر باز کرد و کلاه از سر برداشت… در همان لحظه چکونف، مرد سپیدموی دیگری هم کنار او ایستاده بود… نگاهشان با هم تاقی کرد و به دلیلی لب پایین چکونف ناگهان شروع به لرزیدن کرد… در همین حال به سرعت رفتند و مدام به دنبال مرهمی می‌گردند، بلکه تشنای خاطری رفت.» «کریستوفر همیلتون» در کتاب «فلسفه زندگی» تفسیری بر این روایت دارد و بر این موضوع تأکید می‌کند که «هرگ میلیون‌ها انسان در سراسر جهان اتفاق می‌افتد اما گاهی کسی می‌میرد که برای ما مهم است. کسی که مرگش برای ما ضایعه عظیمی است. چون برخی افراد هستند که در نظر ما جایگزین ندارند. برای مادرش او برآستگی جایگزین‌ناپذیر بود». در جهانی با تفسیر مادرانه، هر فرد شخصیتی منحصره‌فرد دارد. انسانی است که چشم‌انتظار دارد. مادری دارد که او را با تمام اشتباهاتش می‌بخشد و مهری لایزال دارد. به تعبیری هر شخص حقوقی دارد و حقش محترم و خواسته‌اش شنیده

۲بال برای پرواز ۸-

- فرهاد ملامینی

آنچه در نوشتار پیشین آمد در این باب بود که خداوند همانند مخلوقات، صفاتی دارد ولی صفات او مانند مخلوقات نیست یعنی مثلا او علم دارد و موجودات دیگر نیز علم دارند؛ او قدرت دارد، موجودات دیگر هم قدرت دارند ولی این علم و قدرت یا هر صفتی از صفات حضرت باری تعالی مانند صفات انسان یا سایر موجودات نیست؛ هرچند ما آن صفات یا دارنده آنها را در اوج کمال بدانیم و این در وهله اول به تفاوت ذاتی ما با پروردگار بازمی‌گردد زیرا او واجب‌الوجود است و ما موجوداتی ممکن‌الوجود هستیم بدین‌بین بیان که او موجودی است که وجود داشتن او به چیزی یا کسی وابسته نیست ولی ما موجوداتی هستیم که وجودمان وابسته به او است. برای فهم بهتر، شاید بتوان اینگونه مثال زد: او مانند خورشید است که نوری از خود دارد ولی ما مانند ماه هستیم که نور خورشید را بازتاب می‌دهد. خواننده عزیز اگر دقت کامل را مبدول کرده باشد اینجا می‌تواند از نگارنده ایراد بگیرد و بگوید شما خود در دام تشبیه افتادید و خداوند را- معاذالله- به خورشید تشبیه کردید در حالی که خورشید موجودی است که نور او بر اثر برخی کنش‌ها و واکنش‌های فیزیکی اتفاق می‌افتد پس خداوند هم موجودی است که در درون او اتفاقاتی مانند آنچه برای خورشید روی می‌دهد، می‌افتد؟ در پاسخ چنین سوالی باید گفت خیر! اینگونه نیست‌اما سوال از بُعدی وارد است، زیرا تشبیه خداوند به مخلوقات در هر صورت موجب سردرگمی می‌شود اما باید این را نیز دانست که مثال هم «مبعد است و هم مقرب» یعنی هم می‌تواند انسان را به حقیقت نزدیک کند و هم دور کند. لذا گوینده و شنونده مثال باید به این مساله دقت کنند که مثال کدام بعد موضوع را مورد نظر قرار داده‌است. از طرفی نیز باید توجه داشت که حقیقت مفاهیمی مانند علم و قدرت و… حقیقتی است که در همه جا و همه مراتب، یگانه‌است اما نحوه بروز آن و کیفیت بودن آن متفاوت است. مثلا در میان انسان‌ها علم که به معنای وجود صورت شیء نزد ذهن عالم است، گاهی بدین صورت است که فرد با فراگرفتن یک مفهوم، آن را در ذهن خود جایگزین می‌کند؛ که آن را علم حصولی (فراگرفتنی) می‌گویند ولی علم همیشه از این جنس نیست؛ انسان نسبت به حالات درونی خود مانند خشم، گرسنگی و… نیز علم دارد ولی آنها را فرانگرفته‌است. این علوم را «علوم حضوری» می‌گویند. پس علم همیشه دانستن است ولی با کیفیت‌های متعدد. علم جزء ذات خداوند است اما نه بدین معنا که خداوند ذاتی دارد که بخشی از آن را علم تشکیل داده و بخشی دیگر را قدرت و… بلکه علم او مانند قدرت او قدرت اوه عین عزت او است و… پس خداوند صفاتی دارد که مانند یکدیگر هستند و با صفات مخلوقات اگر چه در اسم یا در اصل هويت یگانه هستند لیکن در چگونگی و کیفیت با هم قابل قیاس نیستند. صفات خداوند متعال را به صورت کلی می‌توان به صفات ثبوتیه و سلبیه تقسیم کرد؛ صفات ثبوتیه خداوند، صفاتی هستند که می‌توان آنها را به خداوند منسوب کرد مانند: قدرت، علم، اختیار و… و صفات سلبیه صفاتی هستند که نمی‌توان آنها را به خداوند منسوب کرد مانند: جهل، ناتوانی، مجبور بودن و… شاید این سوال مطرح شود که چرا باید این صفات را به خداوند مرتبط دانست و از آنها با نام صفات سلبیه یاد کرد. در پاسخ باید گفت از آنجا که خداوند کمال مطلق است و تقیصه داشتن با ذات او هماهنگ نیست، وقتی ما می‌گوییم خداوند مثلا جاهل نیست و جهل وقتی به وجود می‌آید که علمی نباشد در این صورت ما در حقیقت به این موضوع اعتراض می‌کنیم که علم خداوند در هیچ حالی دچار خلل نبوده و نخواهد شد یعنی در واقع ما جاهل بودن را از خداوند نفی می‌کنیم و از جایی که نفی، نفی و سلب، سلب نوعی اثبات است، در حقیقت ما عدم وجود نقص- که همان کمال باشد- را اثبات کرده‌ایم. شاید بتوان در پاسخ به این سوال که چرا باید با طی راهی طولانی صفتی را برای خداوند اثبات کرد، پاسخ گفت از آن رو که صفات ایجابی و سلبی با یکدیگر عجین هستند ولی در اذهان، برخی از آنها (صفت‌ها) از دیگری قابل فهم‌تر است لذا با نفی آنچه اذهان با آن مانوس هستند، به اثبات دیگری پرداخته می‌شود. لازم به ذکر است صفات ثبوتیه را صفات جمال و صفات سلبیه را صفات جلال

نیز می‌گویند. در نوشتارهای بعدی تلاش خواهد شد بیشتر در باب صفات حضرت باری تعالی مطالبی معروض شود.